

# پرونده یک کتاب

کتاب نر مه خل مجموعه اشعار شاعر جوان گرگان احمد اخوان مهدوی است که به گویش گرگانی سروده شده است. کار ارزشمندی که اخوان انجام داد و کارهایی از این دست، می تواند برای حفظ گویش و زبان بومی و محلی بسیار موثر و کارساز باشند. در این بخش به بررسی این کتاب پرداختیم و نقطه نظرات تعدادی از صاحب نظران در کنار معرفی کتاب توسط شاعر آمده است:



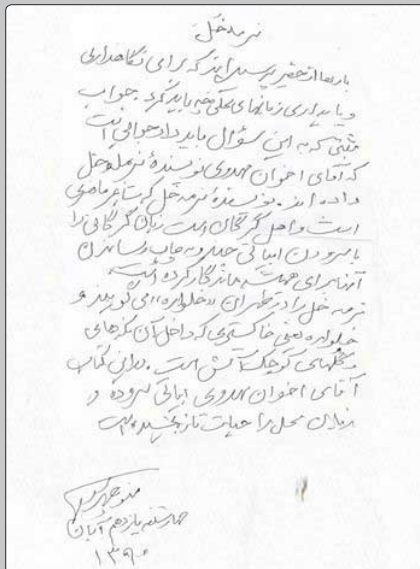
## نر مه خل

بارها از حقیر پرسیده اند که برای نگاهداری و پایداری زبان های محلی چه باید کرد؟ جواب مثبتی که به این سؤال باید داد جوابی است که آقای اخوان مهدوی نویسنده «نر مه خل» داده اند.

نویسنده «نر مه خل» که شاعر ماهری است و اهل گرگان است، زبان گرگانی را با سرودن ابیاتی چند و به چاپ رساندن آنها برای همیشه ماندگار کرده است.

«نر مه خل» را در طهران «خلواره» می گویند و خلواره یعنی خاکستری که داخل آن تکه ها و گل های کوچک آتش است. در این کتاب آقای اخوان مهدوی ابیاتی سروده و زبان محلی را حیات تازه بخشیده است.

منوچهر ستوده



# نرمة خل و گویش گرگانی

احمد اخوان مهدوی

همچون لال از گفتگوی ظاهر اهل جهان تا زبان بستم مرا چندین زبان آمد به دست کتاب «نرمة خل» مجموعه‌ی اشعاری است که از دوران جوانی یعنی تقریباً سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ شمسی خورشیدی به گویش گرگانی سروده شده، یعنی در همان سال‌هایی که تعلقات شاعرانه زندگی من را در برگرفته بود و به طور جدی به سرایش شعر در قالب‌های مختلف مشغول بودم. هراز گاهی تحت تاثیر طبیعت یا به تاسی از مسئله‌ای اجتماعی، به طور ناخواسته به جای زبان متداول فارسی، گویش گرگانی را برمی‌گزیدم و این کتاب مجموعه‌ی اشعاری است که تا سال ۱۳۹۰ به طور پراکنده در دفترهای شعری من یافت می‌شد. اما گرایش من به گویش گرگانی با هدف‌گرایی خاصی آغاز نشد و در آن زمان تعلقات زبان‌شناسی یا گویش‌شناسی به شکلی که الان مرا درگیر خود کرده، در من وجود نداشت. تنها وقتی کلمه‌ای یا ضرب المثلی به گویش گرگانی از والدینم یا فامیل و آشنایان می‌شنیدم آن را جایی یادداشت می‌کردم و در مورد معنی زمان به کارگیری آن و ... تحقیق کرده و چیزهایی می‌نوشتم و این کار همواره برای من از زیبایی و حلاوت خاصی برخوردار بود. بعدها متوجه شدم که وقتی با دوستان غیرگرگانیم صحبت می‌کنم، به همان میزان برخی از اصطلاحات کنایات و گاه دستور زبان و نوع به کارگیری جمله‌ها برای ایشان عجیب و ناشنیده است که در صحبت‌های یک پیرمرد یا پیرزن گرگانی برای من.



بنابراین متوجه چند ویژگی در مورد این گویش شدم، نخست اینکه گویش گرگانی از غلظت بیشتری برخوردار بوده و به مرور زمان رنگ و رو باخته‌تر شده و انگار در نسل‌های جدید دائم سعی می‌شود تا شباهتش را با فارسی کتابی یا فارسی متداول یعنی همان که در تلویزیون می‌شنویم بیشتر کند و دیگر اینکه گویش گرگانی مثل شیرازی، اصفهانی، تهرانی و غیره یکی از لهجه‌های زبان فارسی است که مثلاً من با یک شیرازی یا اصفهانی که لهجه دارند صحبت می‌کنیم و حرف هم را می‌فهمیم اما ممکن است معنی بعضی از کلمات را از هم بپرسیم.

اما از آن غلظتی که گویش طبری و گیلکی در خود دارند، برخوردار نیست و همین‌ها مرا به بررسی و تقسیم‌بندی‌هایی علاقمند کرد که باعث شد به طور تجربی کار زبان‌شناسی و به طور اخص

گویش‌شناسی را شروع کنم. با آغاز کار گویش‌شناسی متوجه شدم که اشعار گرگانی من از ویژگی انحصاری خاصی برخوردار است و در واقع تنها یک نوع تفنّن شاعرانه نیست به عنوان اشعاری به لهجه محلی کنار کارهای متداول فارسی بلکه حتماً متفاوت است با اشعار یک شاعر گیلکی و طبری سرا که صرفاً به لهجه مادری شعر می‌گوید چرا که آنها در اشعار خود از گویشی استفاده کرده‌اند که با آن از کودکی مانوس بوده و با پدر و مادر و اطرافیان خود به این گویش سخن گفته‌اند. اما به واسطه اینکه هم‌زمان یک کار تحقیقی اگر چه نه هدفمند انجام داده‌ام و هر چه از نسل‌های مختلف به خصوص مسن‌ترها می‌شنیدم، جمع کردم اشعارم از چنان غلظتی برخوردار شده که گاه برای پدر و مادرم نیز برخی از واژگان نامأنوسند و در واقع این گویش یک قرن پیش گرگانی‌هاست و به همین خاطر یک پیرزن یا پیرمرد گرگانی آن را بهتر و بیشتر درک می‌کنند و نسبت به نسل‌های جدیدتر، با آن ارتباط برقرار می‌کنند اما گاه انگار چیزهایی را به خاطر می‌آورند به همین دلیل تصمیم به جمع‌آوری کتاب «نرمه‌خل» گرفتم.

در ابتدا قرار بود کار معانی لغات، اصطلاحات، کنایات و ضرب‌المثل‌ها را که در قسمت دوم کتاب می‌آمد به برادرم محمود اخوان بسپرم که ایشان نیز سال‌ها روی گویش گرگانی تحقیق و تفحص کرده‌اند و در ضمن صرفاً کار تحقیق انجام می‌دهد و از محققان به نام منطقه است. چرا که احساس می‌کردم بهتر است این قسمت توسط کسی انجام شود که ذهنیت تحقیقی دارد تا من که ذهنیت شاعرانه، اما به دلیل مشغله‌ی فراوان ایشان در آن زمان مجبور شدم خودم این مهم را به عهده بگیرم که این خود سرآغازی شد بر علاقه صد چندان من به گویش‌شناسی و در نتیجه زبان‌شناسی که این دو مهم از هم جدا نیستند چرا که گویش‌شکلی از زبان است و لازمه‌ی بررسی و شناخت گویش شناخت زبان است.

### گویش‌شناسی تعلق بسیاری از شاعران

بعدها وقتی متوجه شدم که انطباق بین گویش‌های مختلف یک زبان دغدغه بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده، بیشتر دانش زبان‌شناسی و به طور اخص گویش‌شناسی را جدی می‌گرفتم. اهمیت آشنایی با فرهنگ فولکلور و سفارش نیما به جدی گرفتن آن با توجه به اینکه خود نیما واژگان طبری مثل داروک را تشخیص عمومی می‌دهد و وارد ادبیات کلاسیک ایران می‌کند و توجه خاص نویسندگانی چون هدایت به ادبیات و داستان‌های عامه تحقیق و تفحص بر روی ادبیات فولکلور و گویش‌های عامیانه توسط احمد شاملو و نهایتاً تالیف کتاب کوجه و یا تالیف فرهنگ لغات عامیانه توسط محمدعلی جمالزاده، همه و همه باعث شد تا بفهمم کاری که به طور حسی و غریزی از نوجوانی دنبال کرده‌ام. ریشه‌ی علمی دارد بعدها متوجه شدم که یونانیان باستان از جمله نخستین کسانی بودند که به تنوعات

گوشی توجه کردند و در ادبیات قرون وسطی نیز شاعران و نویسندگان به تنوعات موجود در زبان خود توجه داشته‌اند تا جایی که دانتی نویسنده برجسته ایتالیایی به بررسی تنوعات زبان‌های رومیایی می‌پردازد و می‌کوشد تا تفاوت گونه‌های گفتاری و نوشتاری لاتین را نشان دهد و هم‌زمان و با او در فرانسه برناردو اوریاک B.deAuriac به تنوعات گویش‌های شمال و جنوب و تردیسا Terdisa در انگلستان تنوعات زبان انگلیسی را در شمال و جنوب مورد بررسی قرار می‌دهد.

### گویش‌شناسی و اهمیت آن

گویش در تعریف سنتی شکلی از زبان است که خط و صورت نوشتاری ندارد و و تنها دارای شکلی گفتاری است در جامعه‌ای محدود و نسبتاً کوچک به کار می‌رود و زبانی محلی است که نسبت به زبان رسمی و معیار جامعه از اعتبار و ارزش کمتری برخوردار است. اما در تعریف جدید گویش شکل عینی زبان و موارد کاربرد آن در گفتار است و چون در حوزه گویش‌شناسی نوین دانستن یک زبان غالباً به معنای دانستن بخش‌هایی از یک پیوستار پیچیده و متداخل و در هم تنیده است. با گونه‌های مختلف جغرافیایی، اجتماعی با کاربردی نه یک گونه‌ی واحد از یک زبان، بنابراین هر گویشی در جایگاه خویش به اندازه زبان رسمی یک کشور، حائز اهمیت است زیرا اگر بپذیریم که ماهیت زبان پیوستاری است نه تک گونه‌ای، درمی‌یابیم که برای دانستن کامل یک زبان، تسلط بر تمامی بخش‌های یک پیوستار لازم است. یعنی گویندگان بومی یک زبان ابتدا گونه‌ی محاوره‌ای آن را در کودکی فرا می‌گیرند و بعدها در فرایند سوادآموزی و در مدرسه دیگر گونه‌های نوشتاری رسمی و در تعقیب آثار شاعران نویسندگان با گونه‌ی ادبی و اگر مدارج دانشگاهی را طی می‌کنند. مثلاً در دانشگاه مکانیک می‌خوانند در واقع با گونه‌ی علمی آن زبان نیز آشنا می‌شوند که در مجموع همه این‌ها گنجینه‌ی زبانی شخص را تشکیل می‌دهند. اگرچه گویندگان تک گونه‌ای از یک سو و گویندگانی که بر کلیه گونه‌های یک زبان تسلط داشته باشند از سوی دیگر چندان پر شمار نیستند، اما هر زبان را می‌توان به صورت پیوستاری در نظر گرفت که هر گوینده بر حسب تجربه اجتماعی و فرهنگی خود بخشی از آن را در اختیار دارد و هر چه یک گوینده تحصیلات بالاتر و تجربه اجتماعی بیشتری داشته باشد به بخش‌های بزرگ‌تری از پیوستار زبانی دسترسی دارد.

با توجه به آنچه گفتیم گویش‌شناسی گرگانی به دلایل زیر حائز اهمیت است، چون یکی از گونه‌های گویشی زبان که تنوع زبانی را در منطقه‌ای خاص دربرمی‌گیرد به عنوان بخشی از یک پیوستار زبانی که غالباً به عنوان یکی از دو قطب اصلی یک زبان محسوب می‌شود.

دو قطب اصلی زبان یکی گونه محلی محاوره‌ای و غیر معیار است و قطب دیگر گونه‌ی معیار و معتبر یا

گونه‌ی رسمی و اداری همان زبان) و دیگری ثبت و ضبط یکی از آثار ملی به خصوص در مورد گویش در حال زوالی مثل گرگانی به ویژه آن قسمت‌ها که گویش شناسان از افراد مسن‌تر ثبت و ضبط می‌کنند که در گویش نسل‌های جدیدتر شنیده نمی‌شود. اینکه زبان‌شناسان بر حسب مورد از این گنجینه‌ی منسوخ در جاهای مختلف چه استفاده‌هایی می‌توانند بکنند در حوصله‌ی این بحث نیست، اما در واقع همانطور که یک سکه یا سفالینه‌ی مربوط به یکی از اعصار تاریخی در موزه نگهداری می‌شود قسمتی از این گویش که می‌رود تا به زبان‌های خاموش بپیوندد نیز اگر چه ظاهراً غیر کاربردی به نظر می‌رسد اما حفظ آن به صورت گنجینه‌ای گرانبها در موزه‌ی زبان‌شناسی ایرانی حائز اهمیت است.

### چند دشواری برای گویش‌شناسی گرگانی

گویش گرگانی به دلیل شرایط تاریخی و جغرافیایی خاص ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که آن را از سایر گویش‌ها متفاوت می‌کند و به واسطه‌ی همین تفاوت است که کار گویش‌شناس را دشوار می‌کند به طور کل طبیعت پیوستاری زبان تعیین و ترسیم مرزهای مشخص و قاطع برای گویشی خاص را ناممکن می‌سازد، در حالیکه گویش گرگانی به دلیل شرایط تاریخی خاص دقیقاً در جاهایی که می‌توان انگشت روی آن گذاشت مرزبندی شده و در همان جا قطع می‌شود و به گویشی کاملاً متفاوت تغییر می‌کند. شهر گرگان از دیرباز مقصد مهاجران ایرانی و گاه غیر ایرانی بوده و به دلیل مهاجرپذیر بودنش اقوام مختلفی در آن سکنی گزیده‌اند. که هر یک از آنها در ابعاد قومی و درون گروهی به زبان و گویش خودشان سخن می‌گفته‌اند و در معاشرت و مراودات شهری به گویش گرگانی به همین دلیل رسوخ کلمات بیگانه از جانب مهاجران در گویش گرگانی بیشتر از گویش‌های همجوار است از آن گذشته به دلیل رسوخ نیروهای غیربومی پیشه‌ور در این شهر اصطلاحات فنی مربوط به مشاغل و صنایع مختلف دستخوش تغییرات عجیب شده و نیز مردان که بیشتر وقت روزانه خود را در بیرون از خانه با همکاران گاه غیربومی به سر می‌برده‌اند از دامنه‌ی لغوی متفاوتی نسبت به زن‌ها برخوردارند. این تفاوت را هنگام تحقیقات گویش‌شناسی ما بین یک گویشور پیرمرد تا یک پیرزن به راحتی می‌توان متوجه شد.

نکته‌ی دیگر اینکه اگر چه در گویش‌های دیگر به دلیل همان خاصیت پیوستاری زبان و نامشخص بودن مرزها نوعی پیوستار شبیه پیوستار رنگ‌ها میان دو گونه‌ای مجاور وجود دارد که به طور نامحسوس از رنگی به رنگ دیگر می‌لغزد و به سادگی نمی‌توان در نقطه‌ی معین مرزی قاطع میان یک رنگ با رنگ مجاور قایل شد اما در گویش گرگانی برخلاف اینکه مرز گویشی مشخص وجود دارد یک نوع تداخل و تشابه در منطقه‌ای خاص شبیه درهم تنیدگی رنگ‌ها وجود دارد که در درون مرزهای خود این گویش تشخیص و تمیز را دشوار می‌کند.

# نَرْمه خُل

دکتر منوچهر ستوده

بارها از حقیر پرسیده‌اند که برای نگاهداری و پایداری زبان‌های محلی چه باید کرد؟ جواب مثبتی که به این سوال باید داد جوابی است که آقای اخوان مهدوی نویسنده «نرمه‌خل» داده‌اند. نویسنده «نرمه‌خل» که شاعر ماهری است و اهل گرگان است، زبان گرگانی را با سرودن ابیاتی چند و به‌چاپ رساندن آن‌ها برای همیشه ماندگار کرده است. «نرمه‌خل» را در طهران «خلواره» می‌گویند و خلواره یعنی خاکستری که داخل آن تکه‌ها و گل‌های کوچک آتش است. در این کتاب آقای اخوان مهدوی ابیاتی سروده و زبان محلی را حیات تازه بخشیده است. مواردی در متن کتاب است که ما در این جا یادی از آن‌ها خواهیم کرد. در ابتدا نویسنده در دو قسمت با عناوین «سجلد کیکه» و «چندلک سرچارخشت» در مقدمه کتاب قرار داده‌اند و از آن سروده و یک قطعه و یک مثنوی و سه ترانه دنبال آن‌ها افزوده‌اند و سپس لغات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها یاد شده است که ۱۳۳ صفحه را گرفته است. در این ۱۳۳ صفحه نکاتی قابل ذکر دیده می‌شود:



در صفحه ۵۹ کلمه ترکی «دمیرآغچی» را آهن‌چوب معنی کرده‌اند در صورتی که اگر چوب آهنین می‌نوشتند بهتر بود.

در صفحه ۶۰ در معنی «اوچک» نوشته‌اند «آب‌چک» باید بنویسند «آب‌چکه» در عکس صفحه ۶۱ که سر اسب و دهانه آن را ترسیم کرده‌اند شکل روشن نیست و درهم است. صفحه ۶۲ ذیل «بابله» نوشته‌اند نی‌سوراخ‌دار گهواره در طهران این نی را «مومنایی» می‌گویند. در صفحه ۶۲ ذیل «بدوزم» در مقابل بدوزم (دوختن) باید بنویسند از مصدر دوختن. در صفحه ۶۷ شرحی که در ذیل «پایمچان» نوشته‌اند شرحی بسیار خوب و رساست و قابل استفاده افراد مختلف.

در صفحه ۶۸ درباره «پرلا» نوشته‌اند داخل قنو (قنات) زندگی می‌کند. گمان نمی‌کنم مرغی داخل قنو (قنات) بتواند ادامه حیات بدهد.

در صفحه ۶۹ نوشته‌اند «پیشمروک»: افسروده در طهران می‌گویند «پشم و پیلش ریخته»

در صفحه ۷۱ ذیل «پیرکفتار» نوشته‌اند کفتار پیر در صورتی که به معنی مرد یا زن بسیار پیر گویند. در صفحه ۷۲ یادی از «تمبله» کرده‌اند که در طهران «کنیف» گویند. در صفحه ۷۳ ذیل «تن‌پرکه» نوشته‌اند: قسمت بالای سماور که قوری روی آن قرار می‌گیرد. در طهران «بادگیر» گوئیم. در صفحه ۷۴ ذیل «توشاندن» نوشته‌اند «توش»، معنی آن روشن نیست. در صفحه ۷۶ ذیل «چارق» نوشته‌اند «کفش چرمی بنددار» در صورتی که چارق اصلاً بند ندارد. در صفحه ۷۶ ذیل «چارقد» نوشته‌اند «روسری» چارق‌د جزء پوشش دائمی سر بوده و جزء لباس به حساب می‌آمد. در صفحه ۷۷ ذیل «چرتینگ» نوشته‌اند «الیکائی» معنی آن روشن نیست. شکل صفحه ۸۱ کثرت لباس را نشان نمی‌دهد. در صفحه ۸۲ ذیل «خیزه» نوشته‌اند «شب‌بند در» در زبان مردم طهران «کلون» گویند. در صفحه ۸۴ ذیل «دهن‌لاچه» دهان دره و خمیازه را یکی دانسته‌اند در صورتی که دهن دره فقط با دهان سر و کار دارد در حالی که خمیازه در پشت و کمر نیز شرکت دارند. در صفحه ۸۵ «المعاصر والاثار» غلط و «المائر والاثار» صحیح آن است. در صفحه ۸۵ ظا با ظاء مولف است نه با ضاد. در صفحه ۸۶ رعو حشره را گویند یکی از بچه‌های من «بئو» را بدین معنی وقتی زبان باز کرده بود می‌گفت. صفحه ۹۰ «سرْمگو» یعنی سری که نباید گفت. صفحه ۹۸ «قمتر» را نوشته‌اند پوزه‌بند فلزی در دهان اسب در اصطلاح نظامیان طهران «هونیره» گویند. صفحه ۹۹ «قنجالاسو» را در طهران «چارچنگولی» گویند. صفحه ۱۰۱ «کش‌کشی» را طهران لاستیکی گویند. صفحه ۱۰۱ «گُمشی» را منسوب به سمنان دانسته‌اند. سمنان هم جزء «کومش» است. صفحه ۱۰۲ به جای مناطق «استپی» مرقوم فرمایند «دشتی» صفحه ۱۰۸ ذیل «لمپا» نوشته‌اند در آن مایع قابل احتراق می‌ریزند. الکل تا بنزین نمی‌توان ریخت فقط نفت می‌سوزاند. صفحه ۱۰۸ شرحی که بر لیفه نوشته‌اند درست نیست. شلووارهای قدیم بند داشت و بند در لیفه حرکت می‌کرد.



## چُکلیدنِ «نرمه خل»

علیرضا قاضی مقدم

یادداشت پیش رو نقدواره‌ای است بر «نرمه‌خل» و خواننده محترم پیشاپیش نگارنده را که نه منتقدیست حرفه‌ای و نه زبان‌شناسیست متخصص، خواهد بخشید. چرا که نقد حرفه‌ای امروزی را گریزی نیست از رهایی متن از مؤلف و اما - خود قضاوت کنید که خوشبختانه یا متأسفانه - نگارنده‌ی متن حاضر را چه به هنگام خوانش و درک اشعار «نرمه‌خل» و چه به هنگام نوشتن این سطور، گریزی نیست از تداعی شناخت - چند جانبه‌ی - چندین ساله از احمد اخوان. لذا شاید بر دایره ریختن تناظر آنچه اخوان «سروده» با آنچه تا امروز «بوده» غنیمتی باشد برای خواننده «نرمه‌خل» و ایضاً یادداشت حاضر.



قیاس مع الفارق نیست اگر «تغزل» اخوان در «نرمه‌خل» را با «روایت» در دوبلینی‌های جیمز جویس مقایسه کنیم. داستان‌های دوبلینی‌ها، کمابیش به همان شیوه‌ای تنظیم یافته است که شاعری، اشعار تغزلی را در کتابی تنظیم می‌کند تا از الگویی که در ذهنش وجود دارد تبعیت کند و خواننده کارآگاه شاید بداند که جویس در عین داستان‌نویسی شاعری غزل‌پرداز نیز بوده است. از آنجا که ما ترجمه‌ی دوبلینی‌ها را می‌خوانیم و درک لطافت‌های تناسب کالبدی و محتوایی زبان روایی جویس با مناسبات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی شهردوبلین برای ما به راحتی قابل درک نیست با این حال آنچه این دو اثر را قابل مقایسه با یکدیگر می‌کند نوع نگرش دو مولف به بستری با مولفه‌های زمانی و مکانی خاص در سرزمینی خاص و دستمایه قرار دادن آن به منظور خلق اثر است. بخشی از داستان‌های دوبلینی‌ها را شرح حال دوران نوجوانی جویس دانسته‌اند کما اینکه رگه‌هایی از شعر اخوان در «نرمه‌خل» نیز چنین است. هر چند بازی‌های خیال‌پردازانه و ایده‌آل‌گرایانه در آثار اخوان بسامد بالایی دارند، در عین حال رد پای تمایلات واقع‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه-اتفاقی در لحن روایی جویس تحت عنوان رئالیسم و ناتورالیسم از آن نام می‌برند، به وضوح قابل ردیابی است.

جویس در نامه‌ای به زنش نوشته بود که سعی دارم مانند دیگر نویسندگان ایرلند، برای قوم خودم وجدانی بیافرینم و شاید در نگاه نخست به نظر بیاید اخوان نیز تحت تأثیر نوعی عرق قومی و وطنی و تمایل به شکل‌گیری اندیشه‌ای برتر و جنبشی متعالی‌تر در بافت اجتماعی گرگان، با اینکه که تعداد اشعار و سابقه‌اش در گویش فارسی معیار بسیار بیشتر از اشعار گرگانی‌اش است، انتشار اشعار فولک خویش را بر دیگر آثارش ارجح دانسته است.

به خدا پاش برسه عینهو باران مواریم

مگه ما ره چیه؟ از ابر باهار چی کم داریم؟

با این حال آن‌ها که احمد اخوان را می‌شناسند شاید موافق باشند که اخوان همانقدر که مقید به دیروز و فردا و مرز و بوم می‌زید، همانقدر به روز و بی‌مرز می‌اندیشد و بالعکس همانقدر که جهانی فکر می‌کند، همانقدر در «اکنون» زمان و «اینجا» مکان زندگی می‌کند. یقیناً اینگونه بودن در ذهن خواننده به «جمع ضدین» تعبیر خواهد شد. حال اگر به شواهد اینگونه بودن در اینگونه سرودن اخوان، اشاراتی شود، شاید مسئله روشن‌تر شود و مراد از اینگونه سرودن همان سرودن به گویش گرگانیست؛ چرا که با کنکاش در دیگر اشعار اخوان که به گویش فارسی معیار سروده شده به واسطه ساختار زبانی و همچنین رسمیت گویش معیار، کمتر به اعترافات صمیمانه و حدیث نفس‌های مبتنی بر واقعیت برمی‌خوریم.

هرچند تفاوت معانی واژگان زبان و گویش و لهجه و ... مورد اختلاف زبان‌شناسان و متخصصان فن است با این حال به منظور تسهیل انتقال مضامین، نگارنده برآیند کیفی سبک سرایش و گویش منتخب (گرگانی) در «نرمه‌خل» را زبان اخوان می‌نامد. با این حال بیان این نکته ضروریست که زبان‌شناسان و انسان‌شناسان متفق‌القول بر این باورند که «انسان حیوانیست متفکر» و مقدم بر آن «حیوانیست ناطق» و قائل بودن به «تفکر کلامی» از پیش فرض‌های فلاسفه و اندیشه‌ورزان معاصر است. آنگاه که اخوان از نشانه‌های زمانی و مکانی به نفع زبان مایه می‌گذارد و خرابه‌ها و از یاد رفتگان را زنده می‌کند و نماینده تام و تمام بومی زیستن می‌شود رگه‌های جهانی اندیشیدن-بی‌قید زمان و مکان- به وضوح در لایه‌های پسین شعر او رخ می‌نماید.

\*خیلی وخته جنگلا دگه منه ره نمشناسن

من مگم گرگانی‌ام، مگن برو شو گپ بزن

\*هزار و سیصد و کوفت، وقتی تو ره موردن

مردم نگا مکردن، دست به روی لمبر

مثال‌هایی از این دست در «نرمه‌خل» بسیار است. مثال‌هایی که به واسطه آن‌ها می‌توان به یقین گفت اخوان گرگانی سرودن- مقید به گویش و تاریخ و جغرافیا- را دستمایه‌ای برای گرگانی اندیشیدن قرار نداده است و با یادآوری کلامی بودن تفکر آدمی به جرأت می‌توان گفت آنکه گرگانی سخن

گل گل بودن آق مفید، مناقشه بر سر  
سال هزار و سیصد و کوفت و خرابه  
بودن قبر سی باقر در هر گوشه از این  
جهان پهناور موضوعیت دارد

می‌گوید قاعدتاً گرگانی نیز می‌اندیشد. گفتنی است آنچه می‌توان بر آن نام «مکتب گرگان» در اندیشیدن را نهاد، به خودی خود در سروده‌های اخوان هدف نیست و تنها ابزاری است برای کسب جایگاهی منحصر بفرد در جهان متکثر معاصر؛ جهانی که علی‌رغم نیل به سوی وحدت، در ذات خود با آغوش باز پذیرای تنوع و تضاد و چالش است. با این حال اگر بر فرض، اخوان در «نرمه‌خل» در پی تبلیغ و القای معانی و مفاهیمی خاص به مخاطب عام و خاص خود هم باشد نهایتاً در پی دامن زدن به تکثر پیش گفته نیست. بلکه در پی بازگشت به تنه‌ی درختی است که شاخه‌های گوناگون زبانی و فلسفی از آن برآمده‌اند. هر شاخه با رسمیت بخشیدن به خویش و به رسمیت شناختن خویش، فارغ از تعصب و ورزیدن و تاکید زورورزانه بر مواضع خود، جریانات موازی خویش را نه تنها تحمل خواهد کرد، بلکه آن‌ها را به رسمیت شناخته و در مسیر تعامل با آنان خواهد کوشید. در شعر اخوان با گویش گرگانی نه تنها اثری از تعصب به چشم نمی‌خورد،

بلکه به گونه‌ای از تداعی‌های شخصی، زمانی و مکانی برمی‌خوریم که عملاً قصد شخصیت زدایی، زمان‌زدایی یا مکان‌زدایی را دارند:

\* گل گل بودن اق مفید رم هیچ وخ نفهمیدم...

\* هزار و سیصد و کوفت، وقتی تو ره موردن

مردم نگا مکردن، دست به روی لمبر

\* فاش و کتره بدم این زمانه ره از سر نو

قبر سی باقره را تا میوینم تو دربنو

گل گل بودن اق مفید، مناقشه بر سر سال هزار و سیصد و کوفت و خرابه بودن قبر سی باقر در هر گوشه از این جهان پهناور موضوعیت دارد. آنچه از استفاده از مولفه‌های زمانی و مکانی و کنیه به اتفاقات خاص سرزمین گرگان در سرایش «نرمه‌خل» برمی‌آید حاکی از حس تعلق است، نه تعصب. آن قسم اندیشه‌ی جهان-وطنی که در سلوک شخصی اخوان ملموس است، ناشی از باور داشتن بی‌واسطه به اینجا و اکنون ملموس و در سطحی وسیع‌تر تاریخ و جغرافیایی معلوم است. از آنجا که بسط این موضوع و نقد مولف محور این اثر فرصت بیشتری می‌طلبد، در ختم این مقال تنها به شاهد مثال آوردن برای استفاده از عناصر بومی در بیان مفاهیم غیریومی در «نرمه‌خل» اکتفا می‌شود و امیدوارم سطور از نظر گذشته در حد امکان آنچه باید را در حق «نرمه‌خل» و خواننده و شاعر آن ادا کرده باشد.

\* اگه روح من زیبو هر دقه یگجا یگ وره

مصدا عبدالله یقن که جاجگای آخره

\* کارداره ساب بزنین که شوره سابی بکنیم

نممانه اینجوری، یه روز بازم دعوا مشه

\* من بیشتر سوئه دلم رفتم، نه بابا

پس گوش ندادم حرف مفت کل پییر ره

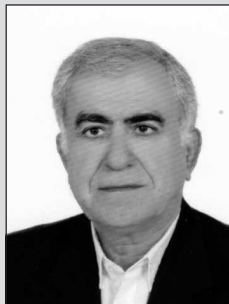
\* زیمین از تشنگی وا کرده توکش ره، مگه او

ابره او داره ولی جرأت پرتو نداره

# هر کس

## نتیجه‌ی سعی خود را می‌برد

کریم‌الله قائمی



احمد اخوان مهدوی نامیست آشنا برای آنانی که با اندکی از کارهایش آشنایی دارند. احمد جوانی است پرتلاش در زمینه‌های اشعار فارسی، اشعار گرجانی، سرایش ترانه‌های گرجانی، نوازنده‌ای که خواننده‌ی ترانه‌هایش هم می‌باشد. مربی شاخص و دوره دیده‌ی یوگا در هندوستان که خود صاحب سبکی در یوگا است و کتابی در این زمینه برای شناساندن یوگای ایرانی آماده‌ی چاپ دارد. چند سالی در گرمسار صاحب باشگاه بوده و در تهران شاگردانی را آموزش و مربیانی را در سطح کشور پرورده است. کارهایش را در شعر از ابتدای جوانی آغاز نموده و اکنون دارای اشعار فارسی از غزل، رباعی، اشعار نو کوتاه می‌باشد. عرق‌ریزان روحی او را در شعر که خود از نزدیک شاهد حالش بوده و هستم گویای معرف اوست. اشعار گویش گرجانی‌اش بدان حدی رسیده که اکنون کتابی در حدود سی غزل گرجانی، دو مثنوی، چند ترانه با نوار بوده که لغت‌نامه‌ی اشعار گرجانی هم در آخر کتاب آمده است. علاوه بر آن که نوشتار اشعار، اعراب‌گذاری شده، فنوتیک‌نویسی لغات، راهنمای دیگر خوبی برای درست تلفظ کردن کلمات می‌باشد. چه اهل فن می‌دانند، لغات بدون فنوتیک، بالاخص در گویش‌ها، لهجه‌ها و زبان‌ها از ارزش و اعتبار بالا برخوردار نیست. اخوان در تجربه‌های شعری قدم به قدم پا به جلو گذاشت. با توصیه‌هایی که از پیش شده بود تمام هم و غم خود را برای شدن و پیش رفتن قرار داد. از جدل‌های شهرت‌طلبانه، از درگیری و حسادت‌های نا به جای شاعران و نویسندگان و از حاشیه‌پردازی در ادبیات دوری جست تا آنجا که انجمن مردمی

«خزیر» که به همت چند تن از نزدیکان از جمله راقم این سطور حضور داشت، مسئول ادبی انجمن خزیر شد. مسئول انجمن شدن وجهه‌ای برای فرد به وجود نمی‌آورد ولی آنچه مورد نظر است، مدیریت و درایت او در سال‌های برپایی انجمن بود که خود از مبتکرانش بوده است. انتشار جلد اول «نسیم» از شعرای گرگان در سال ۱۳۷۵ از مجموعه‌ی گرگان‌شناسی به همت این حقیر و آقای مداح و ایشان بوده است که بعد آن با آقای مهیمنی تاشش جلد هم رسیده. کتاب «گراندهی» حاصل انجمن خزیر است که از اشعار شعرای گرگان و نیشابور ارایه گردیده. اخوان از انتقاد، گریزان نبوده و مانند شاعران حاشیه‌ای ادبیات جبهه‌گیری نمی‌کرد و همین خصلت او سبب شد که در شعر و ادبیات توانست خود را بالا بکشد که کتاب «نرمه‌خل» یعنی خاکستر داغ همراه ریزه‌ی آتش که امروز به بازار عرضه شده است از کارهای اشعار گرگانی اوست. در موسیقی از ساختن وسایل موسیقی شروع کرده و سال‌هایی را در این فن تجربه اندوخت. من که از نزدیک با این هنرمند در تماس هستم تلاش پرثمرش را در مطالعه‌ی شعر، موسیقی و یوگا از نزدیک شاهدیم و امکان ندارد از هنرمند و نویسنده‌ای که پویا نباشد از او و کارهایش ستایش کنم. این گفته به معنای آن نیست که از هر جهت کامل است. زیرا انسان در کارهایش نسبی بوده و او هم از این قاعده مستثنی نیست. احمد اخوان مانند برادرش محمود اخوان مهدوی قابل ستایش است. محمود اخوان نیز از همان نوجوانی شیفته‌ی پژوهش بود. در جلسات متعددی که با احمد داشتیم حضور پیدا می‌کرد. در همان زمان بود که به آنها گفتم با پشتوانه‌ی درست و عشق و علاقه کار کنید. از جنجال بپرهیزید. کارهای موازی نکنید. کتاب‌سازی ننمایید. سعی کنید که نوشته‌هایتان مرجع باشد. برای مثال اگر برالاغی سوار هستید و رهگذری پرسید که الاغتان چند پا دارد، فوری نگوید چهار پا پیاده شوید و پاهای الاغتان را بشمارید و سپس جواب دهید. اگر عادت به دقت و سنجش و مقایسه ننمایید از جاده‌ی پژوهش خارج می‌شوید. امروز اگر می‌بینیم که محمود اخوان در پژوهش گرگان‌شناسی و اسناد، عکس‌ها و غیره و غیره در عین جوانی نام‌آور است و یا احمد اخوان با اشعار فارسی و گویش گرگانی و موسیقی و ترانه و یوگا به جلو می‌رود همه‌ی اینها نتیجه‌ی زحماتی است که سالها، بدون جوسازی، های وهوی انجام داده‌اند. چه گفته‌اند: هر کس نتیجه‌ی سعی خود را می‌برد. بدون آن‌که سخنی به گزاف گفته باشم می‌گویم: کتاب «نرمه‌خل» احمد اخوان مهدوی می‌تواند کتاب زیر بالش هر گرگانی و دوستدار گرگان و پژوهندگان و زیور کتابخانه‌های شخصی و عمومی شود. با فرهنگ شهر و جامعه‌ی خود باید آشنا گردید و پلی از حقیقت نزدیک به جهان اطراف زد تا اسیر قدرت‌های مجهول نگردید.

نگاهی به مجموعه شعری «نرمه‌خل» سروده احمد اخوان مهدوی

# زبان ما جهان ماست

حمید نامجو

«نرمه‌خل» (آتش زیر خاکستر) مجموعه شعری است از سروده‌های احمد اخوان مهدوی که اولین بار در شهریور سال ۹۰ چاپ و منتشر شد و در کمتر از دو ماه به چاپ سوم رسید. این مجموعه شعر اشعاری است اکثراً در قالب غزل و مثنوی، به انضمام یک قطعه و سه ترانه



که به لهجه گرگانی سروده شده است. همچنین یک واژه‌نامه مفصل ضمیمه این مجموعه شعری است که مشتمل است بر ارائه معنای تمامی واژه‌ها و اصطلاحات محلی، درج فنوتیک و واژه‌ها به لاتین برای سهولت در خوانش آنها و همچنین ارائه توضیحات لازم در مورد اعلام و اشخاص با اشاره به مأخذها و رویدادهای تاریخی آنها. در این واژه‌نامه توضیحات جالبی در خصوص ریشه اصطلاحات و باورهای عام، ضرب‌المثل‌ها، تعبیرات مصدری و وجه تسمیه مکان‌ها و محله‌های قدیمی گرگان نیز آمده است و در برخی موارد این توضیحات با عکس و یا طرحی از سوژه مورد نظر کامل شده است. مضامین اشعار این مجموعه غالباً مضامین

اجتماعی است که اغلب با طنز و کنایه همراه است و برای اهالی قدیمی گرگان مروری است بر روند جاری زندگی در این شهر در سال‌های نه چندان دور. یادى از نمادهای خاص این شهر قدیمی که امروزه در هیاهوی گسترش شهرنشینی و توسعه فضاهای شهری آهسته آهسته در سایه قرار گرفته و از یادها گریخته‌اند و همچنین بازخوانی باورها، آیین‌ها و نقل حکایت‌هایی که بر این شهر رفته است. با این وجود این بازخوانی از هرگونه نوحه‌سرایی نوستالژیک مبراست. شاعر برای روزگار رفته سوگوار نیست و اشارات او به احوالات پیشینیان همراه با افسوس نیست، بلکه او از دریچه‌ای دیگر و از چشم‌اندازی وسیع‌تر به خودش و به دنیای اطرافش نگاه می‌کند.

گرگان شهری است هزار ساله و در انبان کهنه خاطراتش هزاران واقعه خوب و بد را انباشته است. نامداران بی‌شماری را در دل خود پرورده و در بسیاری از دوره‌های تاریخی حضوری موثر داشته و البته در دوره‌هایی هم در انزوا قرار گرفته است. گرگان شهری است در دل طبیعت. پشتش به جنگل سرسبز دامنه‌های البرز است و پایش در آب‌های آبی خزر و خودش لمیده بر دشتی پهناور و پربرکت. گرگان همسایه طبیعت نیست بلکه بخشی از طبیعت است و زندگی و حیات مردمانش در هم تافته طبیعت. و ضرورتاً در هر شعری که درباره گرگان و فضای اجتماعی آن و زیست مردمانش سروده شود، طبیعت حضور قاطع و اجتناب‌ناپذیر دارد. در اشعار این کتاب هم طبیعت حضوری قاطع دارد چرا که بخشی از جوه انضمامی زاد و زیست در این شهر است.

چنان‌که قبلاً اشاره شد، اشعار این مجموعه به زبان یا دقیق‌تر بگوییم به لهجه گرگانی سروده شده است. لهجه‌ای که در سال‌های اخیر و در فراگرد مدرن شدن مناسبات اجتماعی و گسترش نهادهای مختلف اجتماعی به تدریج کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و برخی از واژه‌ها و اصطلاحات آن جز برای نسلی که از میان‌سال‌ی گذشته است، مفهوم نیست یا حداقل کمتر شنیده می‌شود.

زبان اساساً متعلق زمانه است. یعنی در دوره‌های مختلف اجتماعی تغییر می‌کند. واژه‌هایی از دور خارج شده و واژه‌های جدید جایگزین آنها می‌شود. معمولاً این تغییرات خارج از اراده حکومت‌ها و نهادهای فرهنگی - آموزشی است. واکاوی سرنوشت لغات پیشنهادی اولین فرهنگستان ایران که از اواسط دهه دوم قرن اخیر آغاز بکار کرد تا امروز مبین این امر است که جز در موارد معدودی این واژه‌ها مورد استقبال قرار نگرفته‌اند. اما برخی از آنها چنان جا افتاده‌اند که نشانی از اخلاف آنها جز در برخی کتب یا نشریات قدیمی در میان نیست.

به هر حال گسترش سریع شهرنشینی، قوت گرفتن نهادهای اجتماعی و افزایش تعداد باسوادان در هفتادسال اخیر از یکطرف و توسعه و نفوذ رسانه‌های جمعی اعم از رادیو - تلویزیون و

نشريات موجب شده است که زبان فارسی به سمت وحدت و یکپارچگی بیشتر حرکت کند. و در این تغییر و تحول لهجه‌های مختلف اقوام گوناگون در پهنه کشور ما آهسته آهسته به ورطه فراموشی افتاده یا در حال افتادن هستند و تعداد افرادی که در هر شهر و روستا به لهجه محلی صحبت می‌کنند رو به کاهش دارد. نتیجه این یکپارچگی در واقع افزایش نفوذ لهجه تهرانی در اقصی نقاط کشور است. در حالی که گویش‌های محلی در همان شهرها در میان نسل جوانتر کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این تغییر در گویش و در نوع و شکل دایره واژگانی گرچه شاید از نظر اجتماعی موجب تسهیل ارتباطات اجتماعی و قوام گرفتن وحدت ملی باشد اما قطعاً موجب مغفول ماندن و فراموش شدن بعضی از یادمان‌های تاریخی، انگاره‌های ذهنی و میراث فرهنگی ما می‌شوند. به همان ترتیب بخشی از فرهنگ شفاهی مردم و ضرب‌المثل‌ها و تعبیرات و ... به تدریج نابود می‌شوند.

اگر به تعبیر چامسکی رجوع دهیم که علت پیدایی زبان را نه نیاز بشر برای ایجاد ارتباط با هم‌نوعان و تسهیل مناسبات اجتماعی بلکه قبل از آن نیاز ضروری‌تر انسان برای حدیث نفس و واگشایی روح و ذهن خود در مواجهه با جهان پیرامونی‌اش می‌داند باید اذعان کنیم که انسانیت انسان از زبان آغاز و در زبان محقق می‌شود. انسان در زبانش متولد می‌شود و با زبانش جهان را می‌شناسد و تعبیر

یکی از انگاره‌های تفکر پست  
مدرنیستی نجات زبان و فرهنگ  
از آفت ایده‌های جهان‌شمول و  
گلوبالیستی مدرنیسم است

می‌کند و بر آن فائق می‌آید. زبان ما جهان ماست و ما در زبان خود زندگی می‌کنیم. با این نگره محدود شدن زبان آدمی به معنای محدود شدن و تنگ شدن جهان او و فرو بستن راه رسوخ در پدیده‌ها و انگاره‌هاست. اگر زبان ابزار حدیث نفس باشد که قطعاً برای شاعر اینگونه است، محدود شدن واژه‌ها و گویش‌ها به معنای وانهادن بخشی از حس‌ها و دریافته‌های اوست. و در مقابل محدود نکردن شاعر به استفاده از واژه‌های مورد نیازش سبب بسط جهان او و مخاطبان‌ش و بطور کلی بزرگتر شدن و رنگارنگ شدن همین جهانی است که همه مادر آن زندگی می‌کنیم. شاعر نه تنها زبان ما بلکه بطریق اولی جهان ما را توسعه می‌دهد. و دریچه‌ای تازه بر روی ما می‌گشاید. تجربه‌های حسی ما در زبان اتفاق می‌افتد. همچنانکه اندیشه‌های ما. و به وسیله زبان است که این حس‌ها و تاثرات وضوح می‌یابند. از تاریکی بیرون می‌آیند و متولد می‌شوند. هر یک از ما تجربه‌های حسی و افکار و اندیشه‌های خود را در زبانی و گویشی



که آموخته‌ایم و به آن تعلق داریم می‌شناسیم و آن‌را بازخوانی می‌کنیم. به همین دلیل است که واگویه آن در زبانی دیگر انگار همیشه ناقص و نارساست. به همین دلیل است که بسیاری شعر را ترجمه ناپذیر می‌دانند.

به همین ترتیب نوشتن شعر در زبان و درگویی که از کودکی آموخته‌ایم چنان با هستی ما و با در جهان بودگی ما درهم تنیده است که انگار هستی را یک گام به ما نزدیک‌تر می‌کند و روح و ذهن ما در ذوات آن رسوخ می‌کند.

سرودن شعر به گویش محلی نسبت نزدیکتری با زندگی و با طبیعت دارد. به همین دلیل است که در این اشعار طبیعت اینقدر حضوری پررنگ دارد. و همچنین تصویر زندگی در این اشعار تصویری ساده‌تر و متکی بر دریافتی بی‌واسطه است. به نظر می‌رسد که ترجمانی در کار نیست و اسامی و واژه‌ها خود آن چیزها هستند. در واقع منظور از سادگی، پیش پا افتاده بودن تصاویر و احساسات و تعبیرات و انگاره‌های شاعر نیست، بلکه بعکس این انگاره گاهی پیچیده هم هستند و بشدت متعلق به زمانه خود. اما واگویه آن‌ها به گویش گرگانی موجب ایجاد نوعی صمیمت و قرابت بین شاعر و مخاطبانش می‌شود و جهان ذهنی او را در دسترس قرار می‌دهد. سرودن شعر به زبان محلی نوعی پاسداری و حراست از فرهنگ است. و تاکید دوباره بر اهمیت حفظ زبان و از طریق آن حفظ میراث گرانبهایی که از گذر قرون متمادی به ما رسیده است. یکی از انگاره‌های تفکر پست مدرنیستی نجات زبان و فرهنگ از آفت ایده‌های جهان‌شمول و گلوبالیستی مدرنیسم است. ایده‌هایی که می‌خواهد با یکپارچه‌سازی و هم‌رنگ‌سازی و حذف تفاوت‌ها، جهانیان را به هم نزدیک‌تر کرده و به شکل ایده‌آل‌های خود دربیآورد. اما پست مدرنیسم بر حفظ خرده فرهنگ‌ها و بر حفظ تفاوت‌ها تاکید دارد. چرا که با حضور این خرده فرهنگ‌ها جهان متنوع‌تر و رنگارنگ‌تر است. و زیستن در آن قابل تحمل‌تر است. زیرا در جهانی که خرده فرهنگ‌ها حضور دارند سلطه بر آن دشوارتر است.

احمد اخوان مهدوی سال‌هاست با شعر مانوس و هم‌خانه است و غزل‌های بسیار زیبایی دارد. اما کمتر به فکر نشر آنها بوده است. اما تعلقات او به شهر زادگاهش و گویش مرمانش آنقدر قوی بوده که کمر به نشر اشعار محلی‌اش بسته است و الحق مجموعه خوبی نیز از کار درآمده است.

## غزلی از نرمة خل

هر کسی دَس بذاره رو دِلِ این یِگِ لا قُبَا  
نُماشان تا سینه سَو، تو کوچه جیجُو مِزِم  
بَشِ من، هر جا بَرَم، بلا بَلِیَه نو بَره  
بَعَلتِ ره وا کُنِ عینِ باهاره پاپولو!  
با دُوابی که مِدَن، دل کَتُو مَنقُو مُمانه  
فکرِ جَم کردنِ گُلِ نَباش تو باغِ شَمکبُود  
تا درختِ جنگلم زدن که یِگِ جا بُورَن  
تو صَبِرِ که پایمچان از خودشان سِقَطِ بَشَن  
مِزِنه تا اَسْمان، عینِهو پزغِه وُرَجِلا  
که دلم هِی چَپُولُوسِی مِرِه شِفَتِ دینِگِلا  
مِیِنِ اَندوخانه، یا زیرِ نودانِ طِلا  
بارا این آدمِ یِکِه یلغوزِ بی جاچُگا  
هَج کسی گوشِ نِمده حرفاته فصلِ گینِگِنا  
فصلی که باد و بَزَن خُوش دارَن از تراپرا  
دسته اَلخون جوگی ره مُمانَن این بی پییرا  
مَلکَموت و کِرِکِرا، آتیشِ جانِ کافِرا

\*\*\*

عینِهو: مثل، مانند - پزغِه: جرقه‌ی آتش - وُرَجِلا: بلند شدن ناگهانی، جستن  
نُماشان: غروب - سینه سَو: آغاز صبح - جیجُو: پرسه زدن  
چَپُولُوسِی: ناموزون - شِفَتِ دینِگِلا: ساده و سبک مغز  
بَشِ: برای  
نودان: ناودان  
پاپولو: پروانه  
یِکِه یلغوز: تنها، منزوی - بی جاچُگا: بی سرپناه  
کَتُو مَنقُو: سرماخوردگی شدید  
گینِگِنا: کسی که تو دماغی حرف می‌زند  
شَمکبُود: سیاه بخت  
تراپرا: پراکنده  
بُورَن: ببرند  
مُمانَن: می‌مانند - بی پییرا: بی پدرها  
صَبِر: صبر داشته باش - پایمچان: زمانی برای تلافی  
مَلکَموت: عزرائیل - کِرِکِرا: سبزه قبا